
معتزله و آل بويه

□ دکتر حسين مفتخری

دانشيار دانشگاه تربيت معلم

□ علی فتح قبادپور

کارشناس ارشد تاريخ اسلام

چکیده

مشاهير معتزلی در زمان سه تن از خلفای عباسی (مأمون، معتصم و واثق) از نفوذ زیادی برخوردار بودند. دامنه این نفوذ در زمان متوکل عباسی متوقف گردید؛ چرا که وی برخلاف سیره خلفای قبلی شیوه اهل حدیث را برگزیده و به مخالفت با آراء و عقاید معتزله برخاست و آنها را مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار داد. در این دوره سختگیری اهل حدیث نسبت به معتزله در تمام ممالک آغاز شد و لی مجدداً معتزله از زمان شکل گیری آل بويه تا دوره اقتدار آن در ایران از نفوذ زیادی برخوردار شدند. در این عصر شخصیت‌های مهم معتزلی مشغول نشر عقاید خود بودند و حتی بعضی از آنها به مناصب بالایی رسیدند که از این نمونه‌ها می‌توان به صاحب بن عباد، وزیر دو تن از امرای بويهی و قاضی عبدالجبار همدانی، قاضی القضاة ری اشاره کرد.

در مقاله حاضر ضمن اشاره به مذهب آل بويه، علل گرایش معتزله به ایشان و چگونگی گسترش فعالیت این جریان فکری، سیاسی درباره آل بويه و نهایتاً افول آنها را به بحث خواهیم گذاشت.

واژه‌های کلیدی: آل بويه، معتزله، اصحاب حدیث، صاحب بن عباد، قاضی عبدالجبار.

مقدمه

از زمانی که متوکل (۲۳۲-۲۴۷ق) در بغداد به خلافت رسید، اهل حدیث بر امور چیره شدند و دیگر فرق و مذاهب (خصوصاً معتزله) را مورد آزار و اذیت قرار دادند. متوکل نخستین خلیفه‌ای بود که مردم را از قول به خلق قرآن باز داشت و بحث و جدل را ممنوع ساخت. وی به شیوخ و محدثین امر کرد که در مساجد و منابر حدیث گویند و از عامه خواست که به مذاهب آنان بگرایند و در این مسیر هر کس که دعوت آنها را نپذیرفت، به شدیدترین وجه مورد آزار و اذیت قرار دادند.^۱

سخت‌گیری اهل حدیث نسبت به معتزله در تمام ممالک آغاز شد ولی معتزله بار دیگر از زمان ظهور آل بویه تا دوره اقتدار آن در ایران از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار بودند. به عبارتی دیگر در تمام قرن چهارم، معتزله مشغول نشر مقالات خود بودند و به خصوص در قلمرو تسلط آل بویه و در بلاد فارس و جبال و خوزستان انتشار مذهب اعتزال، بیش از جاهای دیگر بود؛ زیرا آل بویه آن فرقه را حمایت کردند و از میان رجال آن دولت، بعضی خود معتزلی مذهب و گسترش دهنده عقاید آن بودند؛ چنانکه صاحب بن عباد وزیر مشهور بویهی به بهشمیه* اعتقاد داشت و مشغول ترویج آن بود.^۲

بعد از شرایط سختی که متوکل در دستگاه خلافت بر معتزله تحمیل کرده بود، به نظر می‌رسید که دیگر معتزله نتوانند به حیات خود ادامه دهند. اما آن چیزی که شاهد آن بودیم، حکایت از این امر داشت که معتزله در دربار آل بویه توانست دوباره به اقتدار خود برسد و بسیاری از آثار علمای معتزلی در زمان آل بویه نوشته شد. به خاطر اقتدار معتزله در این دوره، بسیاری از آل بویه را با بغداد عهد مأمون، معتصم و واثق مقایسه کرده‌اند که حاکی از نفوذ فکری و سیاسی معتزله در دوره آل بویه می‌باشد.

مذهب آل بویه

بویهیان از مشهورترین خاندان‌های شیعه ایرانی بودند که دولت بزرگی تأسیس نمودند و به دیلمیان و یا دیالمه مشهور شدند. حکومت این سلسله در یازدهم ذی القعدة ۳۲۲ق آغاز گردید و با سقوط بغداد به دست سلاجقه در سال ۴۴۸ق پایان یافت.^۳

* . پیروان ابوهاشم بن جبائی یکی از شعبه‌های فرقه معتزله که به ذمیه نیز مشهورند (نقل از ترجمه الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۱۲۸).

در مورد شیعه بودن آل بویه شک و شبهه‌ای وجود ندارد، اما اینکه طرفدار کدام فرقه شیعه بودند محل اختلاف است. با توجه به آنکه بیشتر مردم گیلان و طبرستان را حسن بن علی اطروش معروف به ناصرکبیر، داعی زیدی به اسلام درآورد و در این زمان ائین زیدی در مناطق تحت نفوذ بویه‌یان نیز استقرار یافته بود، بنابراین عده‌ای آنان را زیدی مذهب به شمار آورده‌اند.^۴ شاهد دیگر بر این مدعا آن است که معزالدوله یکی از علویان به نام ابوعبدالله داعی را محترم شمرد و او را نقیب علویان نامید و همچنین ابوعبدالله بصیری از زیدیان معتزلی، در بستر مرگ از معزالدوله عیادت کرد و درباره اعتقاداتش با او به گفتگو پرداخت.^۵ ابن جوزی گوید: ممکن است که معزالدوله در اواخر عمر به تشیع اثناعشری گرویده باشد؛ زیرا او در جوار قبور ائمه اثناعشریان دفن شد.^۶

معزالدوله بویه‌یی از نظر اعتقادی ترویج رسوم شیعی را تأیید کرد. به مناسبت عاشورای شهادت امام حسین 7، نخستین بار عزاداری عمومی در روز دهم محرم در سال ۳۵۲، در زمان معزالدوله برگزار شد.^۷ در همین سال بازارها تعطیل شد و در روز ۱۸ ذیحجه همان سال، روز غدیرخیم را با برپا کردن چادرهای آذین بسته و افروختن آتش و نواختن موسیقی و زیارت کاظمین و... جشن گرفتند.^۸ در دوران حکومت معزالدوله و در اثنای حکومت پسرش عزالدوله نیز مجالسی به مناسبت این ایام برگزار گردید. عزالدوله در سال ۳۵۳ در مقام حاکم موصل علیه زیدی‌ها اقدام کرد و به دنبال آن ابوعبدالله داعی در مقام اعتراض، بغداد را به سمت طبرستان ترک کرد.^۹

از ظواهر امر چنین بر می‌آید که عضدالدوله شیعه امامی بوده است. در کتیبه‌ای که به فرمان عضدالدوله در تخت جمشید در تاریخ ۳۶۳ نوشته شده است نام دوازده امام همراه با تحیات مرسوم ذکر شده است.^{۱۰} عضدالدوله با مرمت و نوسازی مرقد مطهر حضرت علی 7 در نجف و امام حسین 7 در کربلا، تمایلات شیعی خود را ابراز کرد و پس از مرگ در جوار مرقد علی 7 دفن شد.^{۱۱}

ظاهراً پادشاهان بزرگ آل بویه از قبیل عمادالدوله، رکن الدوله و عضدالدوله شیعه تمایلاتی به شیعه امامی داشته‌اند. این مطلب از سخنان علمای بزرگ شیعه که معاصر آنان بوده‌اند و از گفته علمای زمانهای بعد نیز معلوم می‌گردد. رکن الدوله امیر بویه‌یی و شیخ صدوق عالم شیعی اهمیت زیادی برای یکدیگر قائل بودند. شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا نقل می‌کند که در سال ۳۵۲ چون از سفر زیارت مشهد رضا 7 برگشتم،

رکن الدوله پرسید به من دعا کردی و به جای من زیارت نمودی؟ گفتم آری. گفت خوب کردی، به من ثابت شده است که دعای آن مکان مستجاب است.^{۱۲} برخوردار عضدالدوله با شیخ مفید نمونه دیگری از احترام امیران بویهی در حق عالمان شیعی است. شیخ مفید که در زمان عضدالدوله ریاست شیعه را بر عهده داشت، با پیروان مذاهب مختلف مناظراتی داشته که بسیار حائز اهمیت است. یکی از این مناظره‌ها که میان شیخ و قاضی عبدالجبار معتزلی جریان یافت، به سمع عضدالدوله رسید. وی شیخ را طلب کرد و از کیفیت مناظره جويا شد. شیخ مطلب را شرح داد و عضدالدوله او را گرامی داشت و جوایز بزرگی درباره او مقرر فرمود.^{۱۳}

با این همه نمی‌توان به درستی روشن کرد که آل بویه پیرو کدام یک از فرق شیعه بوده‌اند؛ زیرا در اطراف آنان پیروانی از فرق زیدی، اسماعیلی و دوازده امامی پیدا می‌شد، اما چون حمایت و پشتیبانی خاصی از دوازده امامیان می‌نمودند، آنان را هواداران این فرقه معرفی کرده‌اند.

اغلب امیران بویهی برای جلوگیری از پدید آمدن درگیریهای مذهبی و فرقه‌ای، با روحیه‌ای آکنده از تسامح و آزاداندیشی با اصحاب و ارباب فرق دیگر برخورد می‌کردند و حتی در درگیری‌هایی که میان شیعیان و سنیان پدید می‌آمد، غالباً بی‌طرف می‌ماندند. در درگیری‌های موجود بین شیعیان و سنیان، حتی یک بار معزالدوله هاشمیان را توقیف کرد و فتنه را خاموش ساخت.^{۱۴} متقابلاً در سال ۳۴۵ میان اهالی اصفهان و قم فتنه برخاست و سبب آن اختلاف در مذهب بود. نقل شده است که مردی از اهالی قم، یاران پیامبر را دشنام داده بود، اهالی اصفهان شورش کردند و جمعی از دو گروه کشته شدند. چون رکن الدوله این خبر را شنید، کسانی را به اصفهان فرستاد که از آنها باج بگیرند.^{۱۵} عضدالدوله نیز آشکارا اهل تسامح مذهبی بود و حتی وزیرانی به نام نصر بن هارون داشت.^{۱۶} به جهت همین روحیه (تسامح مذهبی) امیران بویهی است که مادلونگ گوید: خاندان بویه که گاه آنها را نخستین شیعه دوازده امامی به شمار آورده‌اند نخست کیش زیدی داشته و پس از آن پشتیبان معتزلیان و شیعیان شدند بی‌آنکه با هیچ شاخه خاصی از تشیع بیعت کرده باشند.^{۱۷}

علل گرایش معتزله به آل بویه

دوران حکومت بویه‌یان همزمان با درخشان‌ترین عصر دگرگونی‌های همه جانبه

علمی، فرهنگی و اجتماعی در تاریخ اسلام، یعنی سده چهارم هجری است. از این رو آن خاندان از یک سو وارث مساعی و کوششهای پیشین دانشمندان مسلمان بودند و از سوی دیگر با حمایت و پشتیبانی از اهل دانش و فرهنگ، موجبات تعالی و رشد فزاینده علم و معرفت را فراهم ساخته و مشعل آن را فروزاتر کردند. از سوی دیگر معتزله جریانی بود متکی بر تفکر و استدلال که برای ادامه حیات نیازمند به مساعدبودن اوضاع علمی و فرهنگی است و دولت آل بویه از چنین مزیتی برای آنها برخوردار بود. به دنبال آغاز تجزیه خلافت عباسی در اوایل سده سوم و روند روزافزون آن در سده چهارم هجری، دولت‌ها و حکومت‌های متعددی پدید آمدند که همگی برای رهایی از سلطه خلفای عباسی می‌کوشیدند تا آنکه در پایان همان سده، قلمرو گسترده خلافت میان حکومتها و دولت‌های خرد و کلان تقسیم گردید.^{۱۹} در میان این فرمانروایان، آل بویه به سبب تحولات اجتماعی و فرهنگی کم و بیش عمیقی که در قلمروشان پدیدار شد از اعتبار ویژه‌ای برخوردارند. بسیاری از فرمانروایان بویهی مرکز حکومت خود را به وجود دانشمندان، حکیمان و ادیبان اعتبار بخشیدند و وزیران دانشمند و ادب پرور آن خاندان در پرورش اهل فضل و دانش و ترویج علم و فرهنگ از هیچ کوشش و حمایتی دریغ نوزیدند. در چنین فضایی فرق مختلف شروع به تحرک وسیعی نمودند و در میان فرق مسلمین، فرقه معتزله از ارج و اهمیت والایی برخوردار گردید و مکتب کلامی مسلط در دوران آل بویه آیین معتزله بود. از دیگر ویژگیهای بارز این خاندان باید به سیاست تسامح و تساهل ایشان اشاره کرد. همانگونه که اشاره شد آنان اگر چه شیعی بودند و تمایلات شیعی داشتند ولی برای اداره حکومت خود سیاست تسامح و تساهل را برگزیدند. آل بویه از آغاز روی کار آمدن خود در ترویج و تقویت مذهب شیعه و شعارهای آن کوشش کردند. ولی باید دانست روابطشان با اهل تسنن نیز خوب بود. کمتر اتفاق افتاد که از لحاظ مذهبی با آنان مخالفتی کرده باشند. حتی اگر گاهی پیشامدی موجب رنجش اهل تسنن می‌شد، زود در جبران آن و رفع سوءتفاهم می‌کوشیدند چنانکه معزالدوله در موردی این کار را کرد. آنطور که از منابع تاریخی بر می‌آید، در نزاع‌هایی که آن زمان گاهی میان سنی و شیعه مخصوصاً در روزهای عاشورا رخ می‌داد، اغلب پادشاهان آل بویه، گذشته از اینکه خود هیچگونه مداخله نداشتند، با شدت هر چه تمامتر جلو نزاع و اختلاف را می‌گرفتند.^{۲۰} عده بسیاری از پیروان ادیانی که می‌توانستند در پناه مسلمانان به دین خود باقی بمانند و جزیه پردازند یعنی

یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان و صابئین در میان مسلمین زیست می‌کردند. بعضی از ایشان در دستگاه خلفا و پادشاهان به مقامات مهم نائل آمدند؛ به عنوان نمونه ابوالعلا عیسی بن الحسن بن ابزونا مردی نصرانی بود که مهلبی او را بر تمام اسرار خود آگاه کرده بود.^{۲۱} یکی از وزیران عضدالدوله نیز نصر بن هارون مسیحی بود.^{۲۲} در میان غیرمسلمانان که در دربار عضدالدوله بودند، ابواسحاق صابی از همه معروفتر است.^{۲۳} از دیگر ویژگیهای بارز امرای آل بویه آن بود که چندان به خلفا اعتقادی نداشتند؛ به طوری که در عهد آنها، پنج خلیفه روی کار آمدند که خود در عزل و نصب آنان دخالت داشتند و به همین خاطر، معتزله توانستند از شر دستگاه خلافت در امان باشند. البته باید گفت که برخورد آنها با خلیفه، از روی سیاست و حسن تدبیر بود و به صورت محترمانه با خلیفه رفتار می‌کردند، هر چند که معتقد بودند که حق خلافت باید از آل عباس به علویان منتقل شود.

بعد از دوره متوکل، غلامان ترک قدرت یافته بودند. در این دوره خلفا از خود اراده‌ای نداشتند و در واقع تصمیم‌گیری و اداره امور بر عهده نیروی ترکان بود و چون ترکان روحیه سازگاری با تفکر عقلانی نداشتند، با این نوع طرز تفکر که تفکر معتزله بود به مبارزه پرداختند. در همین دوره بود که اهل سنت و حدیث غلبه یافتند و به آزار مخالفان خود، به خصوص معتزله برخاستند و در این کار مخصوصاً امام احمد بن حنبل پیشقدم بود که فتوی‌های سخت بر ضد آنان داد و قدرت او به حدی در بغداد زیاد شد که مدتها بعد از وی باقی ماند. داستان تفتیش منازل به دست حنابله و شکستن خمهای شراب و آلات طرب و ضرب و شتم جواری و مغنیات مشهورست و به همین خاطر معتزله به غیر از دوره آل بویه، قدرت چندان برای تظاهر به اعتزال پیدا نکردند.^{۲۴} در این عهد، معتزله مشغول نشر مقالات خود بودند و در قلمرو آل بویه، انتشار مذهب اعتزال بیش از جاهای دیگر بود؛ زیرا آل بویه آن فرقه را حمایت کردند.^{۲۵} بنابراین امری طبیعی بود که معتزله به دولت آل بویه گرایش پیدا کنند و مشغول فعالیت خود در قلمرو آن دولت گردند.

گسترش فعالیت معتزله در دوران آل بویه

روزگار آل بویه شاهد تجدید حیات معتزله بود که اوج آن به انتشار عقاید و آراء قاضی عبدالجبار و شاگردانش در شهر ری انجامید.^{۲۶} پیروی از آیین معتزله در عهد آل بویه محدود به گروه، جماعت و یا آیین خاصی نبود. مکتب کلامی مسلط در این زمان اعتزال

بود و پیروان فقهی مختلفی چون حنفی، شافعی، شیعیان زیدی و حتی از امامیان کسانی بودند که در پاره‌ای از موارد از آئین اعتزال پیروی می‌کردند. در واقع معتزله با استعانت آل بویه توانستند حلقه‌های درسی بزرگی ایجاد کنند و در این حلقه‌ها، اصول قواعد خود را بدون اینکه معارضی باشد، بیان کنند. از این حلقه‌ها درس، می‌توان به حلقه درسی ابی‌الحسین محمدبن طیب بصیری در بغداد و حلقه درس حسن بن رجاء الدهان اشاره کرد.^{۲۷}

در همین دوره، گروه زیادی از معتزله در مراکز مهم اشتغال داشتند و از آنها می‌توان قاضی عبدالجبار را نام برد که قاضی القضاة ری و نواحی اطراف بود. این طریقه رشد کرد و در کل اماکن و بازارها صحبت از معتزله به میان آمد.^{۲۸} شهرری در این زمان به عنوان منشأ و کانون فعالیت‌های معتزله مطرح بود و به عنوان مهمترین مرکز گسترش فعالیت ایشان از آن یاد شده است؛ چرا که فعالیت‌های این فرقه در همین شهر به مرحله شکوفایی رسید و بعداً به نواحی کناره دریای خزر و حتی به سرزمینی چون یمن انتقال پیدا کرد. مردم شهرری در سده سوم و نیمه نخست سده چهارم که از دیرباز جماعتی انبوه از حنفیان در آنجا زندگی می‌کردند، پیرو مکتب کلامی حسین نجار (که در حدود سال ۳۰۰ می‌زیسته) بودند که آن مکتب پیروانی بسیار نیز در حومه ری، قزوین و گرگان داشت.^{۲۹} نجاریه به ویژه مکتب خاص کلامی حنفیان بود. آنها ایمان را به شیوه مرجئیان تعریف کردند که به گونه‌ای دقیق قدری بود، اما درباره صفتهای خدایی، نظریه ضدشبه^{۳۰} (تعطیل) داشتند که به عقیده معتزله در این باب نزدیک بود.^{۳۱}

در روزگار آل بویه، ری یکی از کانونهای مهم معتزلیان گشت. این امر به ویژه در پی کوششهای وزیر خاندان بویه، صاحب بن عباد بود که بزرگترین دانشمند معتزلی آن زمان عبدالجبار همدانی را قاضی القضاة ری ساخت^{۳۲} و بنا به گفته مقدسی، داعیان معتزلی را به میان گروههای حنفی منطقه گسیل داشت.^{۳۳} با اینکه قاضی عبدالجبار خود کیش شافعی داشت، تأثیر او به گونه آموزگاری در میان حنفیان، شیعیان امامی و زیدی که آنها نیز از پشتیبانی صاحب پسر عباد برخوردار بودند، بسیار زیاد بود.^{۳۴}

مکتب کلامی مسلط در دوران آل بویه، آیین معتزله بود. هم معتزلیان و هم اشعریان پایگاههای فعالیت خود را از بصره به بغداد منتقل کرده بودند. مکتب معتزلی بصره و بغداد، شاخه دیگری را در ری ایجاد کرد که در دربار آل بویه، از اهمیت والایی برخوردار بود. معتزلی‌ها به دو فرقه سنی و شیعه تقسیم شدند که اکثریت شیعیان را جناح پیروان زیدیه

تشکیل می‌دادند. بهشمیه مکتبی بود که نامشان را از ابوهاشم جبائی گرفته بودند و هواخواهان بسیاری داشت. از جمله این افراد ابوعبدالله بصری (متوفی ۳۶۹) بود که مرشد مریدان متعددی از جمله قاضی عبدالجبار بود. صاحب بن عباد وزیر از معتزلیان مخلص و از شاگردان ابوهاشم و ابواسحاق نصیبینی بود و همو بود که قاضی عبدالجبار را به ری دعوت کرد. بدین ترتیب مکتب بصره و بغداد، شعبه‌ای نیز در ری ایجاد کرد. این مکتب روابط نزدیک با زیدیه را حفظ کرد و بسیاری از زیدیه از جمله ابوعبدالله داعی، نزد ابوعبدالله بصری تلمذ کردند. عبدالجبار نیز امامان زیدی را در جمع شاگردان خود داشت و در اواخر قرن چهارم، نفوذ معتزله در تشیع زیدی به اوج خود رسید.^{۳۵} زیدیان در زمان فرمانروایی خاندان بویه در ایران به اوج عظمت رسیدند. ابوعبدالله مهدی فرزند حسن پسر قاسم الداعی که چندی بعد امام زیدی گشت، مورد تکریم فراوان معزالدوله بویه قرار گرفت و از سوی وی به پایگاه وکیل یا نماینده علویان در بغداد برگماشته شد.^{۳۶} ابوعبدالله بصری و قاضی عبدالجبار نقش بسیار مؤثری در پیشرفت و تسریع بخشیدن به روند حرکتی مکتب معتزله در میان زیدیان ایفا کردند.

در میان امامان زیدی کناره دریای خزر پس از ناصر، بلند آوازه‌ترین عالمانشان، دو برادر دانشمند از خاندان بطحانی به نامهای احمد پسر حسین مؤید بالله (متوفی ۴۱۱) و ابوطالب یحیی ناطق بالحق بودند که هر دو روزگاری در ری به محفل وزیر خاندان بویه صاحب بن عباد و قاضی القضاة معتزلی او، عبدالجبار همدانی وابستگی داشتند.^{۳۷} این هر دو برادر در آمل از پشت پدری که کیش امامی داشت چشم به جهان گشودند و در زیر نفوذ آموزگارشان ابوالعباس حسنی که یکی از نمایندگان بزرگ مکتب هادی در طبرستان بود به کیش زیدی گرویدند. اینان در بغداد، نزد ابوعبدالله بصری که به ابوعبدالله مهدی نیز درس آموخته بود، کلام معتزلی را آموختند.^{۳۸}

ابوعبدالله بصیری، پیش از عبدالجبار پیشوای مکتب معتزلی بصره بود و سه امام زیدی به کوشش همین ابوعبدالله، کلام معتزلی مکتب بصره را پذیرفتند.^{۳۹} نظریه‌های مکتب معتزلی بصره، ویژگی کیش زیدی در کناره‌های دریای خزر گشت و از همین جا به یمن نیز سرایت کرد و در برابر مکتب محلی یمن که پیرو مکتب معتزلی بغداد بود قد برافراشت.^{۴۰} معتزلیان علاوه بر حمایت زیدیان به طور وسیعی از حمایت خنقیان نیز برخوردار بودند، به گونه‌ای که بسیاری از عالمان حنفی معتزلی بودند. معتزلیان به ویژه در

میان جوامع حنفی عراق و باختر ایران نفوذی در خور توجه یافتند. گویا مکتب کلامی معتزله در زاد بوم اصلی اش بصره، اندک اندک از مذهب حنفی در زمینه‌های فقه و مناسک پیروی می‌کرد.^{۴۱} مکتب معتزله از بصره به سوی خاور، خوزستان و فارس گسترش یافت و به ظاهر در شهرهایی همانند اهواز، رامهرمز، تستر، عسکر مکرّم، سیراف و صیمره پایگاه‌های عامیانه و گسترده به دست آورد.^{۴۲} بیشتر معتزلیان آن جاها، گویا از جامعه حنفی بودند. در بغداد، میان متکلمان معتزلی مانند ابوعبدالله بصری (متوفی ۳۶۹) و مذهب فقهی حنفی، پیوندی نزدیک بود و شماری از برجسته ترین دانشمندان فقه حنفی همچون ابوالحسن کرخی (متوفی ۳۴۰)، ابوبکر رازی (م ۲۷۰) و ابوعبدالله صیمری (م ۴۳۶) معتزلی بودند.^{۴۳} بیهق کانون دیگر آموزش‌های کیش زیدی در ایران، در فراسوی ولایت‌های دریای خزر بود. بنا به نوشته ابن فندق، رئیس بیهق ابوالقاسم علی پسر محمد پسر حسین چندی پیش از جمادی الاول سال ۴۱۴ در آنجا چهار مدرسه از برای چهار جناح یعنی حنفیان، شافعیان، کرامیان و سادات و پیروانشان، معتزلیان و زیدیان بنا کرد.^{۴۴} از این دسته بندی چنین بر می‌آید که زیدیان از نظر کلامی پیرو جریان فکری معتزله بوده‌اند.

در عصر آل بویه، معتزله علاقه‌ای بسیار به فقه از خود نشان دادند. قاضی القضاة معروف بغداد، عبیدالله بن احمد بن معروف، معتزلی بود و این تمایل کلامی تأثیری در شأن فقیهان در نظر عوام نداشت. فقه اکثر آنها حنفی بود و ابوالحسن کرخی فقه حنفی را با کلام معتزله در هم آمیخت و از جمله شاگردانش در علم فقه، ابوعبدالله بصری و علوی زیدی ابوعبدالله داعی بودند.^{۴۵} ابوالحسن حسنی از علویان نیز هم فقه و هم کلام تعلیم می‌داد. در دربار ابن عباد نیز مجالسی برگزار می‌شد که هم فقها و هم متکلمان در آنها حاضر می‌شدند.^{۴۶} اگر بخواهیم از فردی به عنوان نقطه ثقل این جریان در قرن چهارم هجری نام ببریم باید از صاحب بن عباد یاد کنیم.

صاحب بن عباد و نقش وی در گسترش اعتزال

پدر صاحب یعنی عباد بن عباس در طالقان آموزگار مدرسه بود و سپس کاتب و پس از آن وزیر رکن الدوله شد. بدین ترتیب این منصب به طور طبیعی به عنوان نوعی میراث خانوادگی به صاحب رسید. به گفته خوارزمی او در دامن وزارت بار آمد و آشیانه‌ای که از آن خزید و از آن پرید همان بود و دایه‌ای که شیر آن را حتی تا آخرین قطره مکیده بود:

وزارت همچون میراثی از پدرش به او رسید.^{۴۷} ابن عباد در سال ۳۴۷ مؤیدالدوله پسر رکن الدوله را تا بغداد همراهی کرد و چون در سال ۳۶۶ رکن الدوله درگذشت، صاحب نزد مؤیدالدوله ابتدا مقام کاتبی یافت و بعد از مرگ ابن عمید به وزارت رسید.^{۴۸} مؤیدالدوله به تدبیر صاحب بن عباد، وزیر با کفایت و نامدارش همچنان آن نواحی را در اختیار داشت تا آنکه به سال ۳۷۳ در گرگان درگذشت و جانشینی برای خود تعیین نکرد و میدان برای تاخت و تاز فخرالدوله بازماند.^{۴۹} پس از مرگ مؤیدالدوله، بزرگان دولت به اشاره صاحب بن عباد، فخرالدوله را از نیشابور فراخواندند و جانشینی مؤیدالدوله را به او سپردند.^{۵۰} فخرالدوله با تثبیت صاحب بن عباد در وزارت خویش، سیاست گذشته مؤیدالدوله را که به وسیله صاحب انشاء می‌شد، همچنان تثبیت کرد.^{۵۱}

صاحب بن عباد به مدت ۱۸ سال وزارت مؤیدالدوله و فخرالدوله را به عهده داشت و آنها احترام زیادی برای وی قائل بودند و پیوسته در اداره امور از او نظرخواهی می‌کردند. فخرالدوله، به سال ۳۸۵ پس از مرگ صاحب بن عباد، وزیر فاضل و کاردان و با وفای خود، اموال او و اطرافیانش را ناجوانمردانه مصادره کرد و چندی بعد از وی، به سال ۳۸۷ در قلعه ری درگذشت.^{۵۲} قوت معتزله در دوره آل بویه مدیون صاحب بن عباد است؛ وی هنگامی که به وزارت رسید و قوت و قدرت به او رسید، تلاش خود را در جهت پیروزی اعتزال و نشر آن مبذول داشت. معتزلیان را از گروههای مختلف دور خود جمع کرد و به آنها مناصب عالی سپرد. ری در عهد فخرالدوله مثل بغداد در عهد مأمون و معتصم و صاحب هم مثال احمد بن ابی دؤاد بود.^{۵۳} ویژگی دیگر وی در جهت تسریع بخشیدن روند رو به رشد معتزله، تشکیل جلسات مناظره توسط ایشان بود. در این جلسات گروه کثیری در مجلس مناظره وی جمع می‌شدند و عمدتاً در مورد خلق قرآن مناظره می‌کردند.^{۵۴} صاحب بن عباد علاوه بر گسترش فکری مکتب معتزله، در امور سیاسی و حکومتی نیز دارای شخصیت بارز و برجسته‌ای بود که همین عامل به نوبه خود، تأثیر فراوانی بر گسترش جریان اعتزال در قرن چهارم از خود بر جای گذاشت. با مرگ ابن عمید، وزیر مؤیدالدوله جایی برای ترقی صاحب بن عباد در دستگاه آل بویه باز شد.^{۵۵} در بین وزرای آل بویه، صاحب بن عباد، روی هم رفته بیش از دیگران نام و آوازه داشت. تمام طبقات از امراء، کتاب و شعرا تا سربازان و عامه در حق وی شرایط تکریم و ادب به جای می‌آوردند. حتی روسای دیلم در حضور وی کرنش و زمین را می‌بوسیدند و در رکابش می‌دویدند.

فخرالدوله هم در مرض موتوی به عیادتش رفت و مکرر از حال وی جویا شد.^{۵۶} وی به خصوص در لشکر کشی‌های عهد فخرالدوله نقش اساسی داشت. در لشکرکشی‌ها و سیاستهای ماوراء آنها، نقش عمده را صاحب داشت که می‌خواست او نیز مثل ابن عمید امارت و وزارت را با هم توأم کند.^{۵۷}

قدرت وی به اندازه‌ای بود که می‌توان گفت هیچ یک از وزیران آل بویه چنین استقلال و قدرتی نداشتند.

افول معتزله

هر زمان که دولت آل بویه از اقتدار لازم برخوردار بود، به تبعیت از آن معتزله نیز از چنین قدرتی برخوردار بود که اوج قدرت معتزله را در زمان صاحب بن عباد وزیر دو تن از امرای بویهی یعنی مؤیدالدوله و فخرالدوله مشاهده می‌کنیم. در همین دوره بود که حلقات درسی معتزله شکل منسجمی به خود می‌گرفت و جلسات مناظره تشکیل می‌شد و حتی خود صاحب در این جلسات شرکت می‌کرد. این روند رو به رشد معتزله تا زمان فخرالدوله و مرگ صاحب بن عباد ادامه یافت. بعد از مرگ صاحب، معتزله اقتدار خود را از دست داد و علاوه بر آن، دولت آل بویه دچار اضمحلال و فروپاشی گردید.

پس از مرگ فخرالدوله، حکومت بویهیان در ری و همدان دچار اختلال گردید؛ زیرا پسران خردسال فخرالدوله توان اداره امور را نداشتند. از این رو، همسر وی، سیده خاتون، امور را به دست گرفت و قلمرو فخرالدوله را تقسیم کرد. وی ری را به پسر چهارساله اش، مجدالدوله و همدان و کرمانشاه را به دیگر فرزند خردسالش شمس الدوله، اصفهان را به پسر دایی اش علاءالدوله کاکویه واگذار کرد و خود همچنان به سرپرستی امور پرداخت. دخالتهای سیده خاتون آتش اختلاف و کشمکش را در خاندان فخرالدوله برافروخت و اقتدار آنان را به شدت متزلزل گردانید.^{۵۸} افزون بر این، سپاهیان مجدالدوله مکرر بشوریدند و او از بیم آنان از سلطان محمود غزنوی یاری خواست. محمود به سال ۴۲۰ به ری آمد و مجدالدوله و خانواده اش را به غزنین فرستاد و حکومت بویهیان را در آن دیار پایان داد.^{۵۹} چندی پیش از آن نیز به سال ۴۱۴ قلمرو ابوالحسین سماءالدوله آخرین حکمران بویهی در همدان و کرمانشاه به تصرف علاءالدوله کاکویه والی اصفهان درآمد و شاخه دیالمه همدان نیز مانند دیگر بویهیان برافتاد به این ترتیب حکومت آل بویه منقرض گردید.^{۶۰} معتزله نیز به چنین وضعیتی گرفتار شده بودند، چون آل بویه دچار تفرق و تشتت

گردید، این تفرق و تشتت به جریان فکری معتزله نیز سرایت کرد. می‌توان چنین گفت که آخرین دوره اعتبار معتزله مقارن ایامی است که صاحب بن عباد در دربار آل بویه مقام وزارت داشت و در پرتو این مقام، قاضی عبدالجبار موفق به تربیت شاگردانی در شهرری شد که این دوره، دوره طلایی برای معتزله بود. این تجدید حیات مخالفت سنت‌گرایان بغداد را در زمان خلافت القادر و القائم برانگیخت و محمود غزنوی در ری و جاهای دیگر به زجر و آزار معتزلیان پرداخت.^{۶۱}

در اواخر دوران آل بویه، مکتب اعتزال تحت فشار شدید محافل اصحاب حدیث، خصوصاً حنبلیها قرار گرفت که با حمایت عمومی توأم بود. قضات حنفی و شهود رسمی مضمون به داشتن تمایلات معتزلی وادار به انکار علنی آن شدند و تدریس کلام معتزلی سخت محدود شد.^{۶۲} معتزله تا حدی در تنگنا قرار گرفتند که القادر بالله، خلیفه عباسی در سال ۴۰۹ هجری اعلامیه‌ای منتشر کرد که به اعلامیه قادری مشهور گردید. بر طبق این اعلامیه، قادر بالله بار دیگر تمایل خود را به اهل حدیث و سنت نشان داد و از فقه‌های معتزلی حنفی خواست که از اعتزال دوری کنند و به اهل حدیث بگرایند. وی قائل به کفر معتزله و قائلین به خلق قرآن بود. آنها را از کلام و تدریس و مناظره در مورد اعتزال و شیعه (رفض) و مقالات مخالف اهل حدیث نهی کرد و گفت که اگر مخالف آن عمل کنند به عذاب و عقوب آن دچار خواهند شد.^{۶۳}

عین الدوله محمود غزنوی نیز مشغول تحقیق و بازرسی در مناطق مختلف گردید و قادر به او امر کرد که کسانی که از معتزله، رافضه، اسماعیلیه، قرامطه، جهیمیه، مشبهه و... را به مجازات برساند و یا آنها را به زندان افکند و یا تبعید کند. او امر کرد که گروه‌های مختلف غیر از اهل حدیث را بر منابر مسلمین لعن کنند و آنها را از محل و دیارشان طرد کنند و اجازه تبلیغ به آنها ندهند. این امر به منزله سنتی در اسلام شد که بر طبق آن به آزار و اذیت مخالفان پرداختند.^{۶۴} این منظور در هر روز جمعه در حلقه اصحاب حدیث در جامع مهدی خوانده می‌شد و مردم حاضر می‌شدند.^{۶۵} گشوده شدن شهر ری به دست محمود غزنوی در سال ۴۲۰ و به آتش کشیده شدن کتابهای معتزلی و کتابهای الحادی دیگر به فرمان او ضربه‌ای سخت بر معتزلیان بود ولی نتوانست نفوذ آنها را ریشه کن سازد؛^{۶۶} چرا که پس از برافتادن خاندان بویه، شهرری در سراسر سده پنجم و نیمه نخست سده ششم، هنوز کانونی مهم از آموزشهای زیدی بود. در همین شهر بود که در سال ۴۴۶

هق موفق بالله ابوعبدالله حسین پسر اسماعیل جرجانی که شاگرد قاضی عبدالجبار بود تدریس می‌کرد.^{۶۷} یکی از بزرگترین و ارجمندترین دانشمندان حنفی شهرری در آغاز دوره سلجوقی اسماعیل پسر علی سمان نیز سخت مبلغ کلام معتزلی بود.^{۶۸} نجاریان پایگاه خویش را در شهر حفظ کردند هر چند دیگر به ظاهر متکلمی برجسته از میان ایشان پدید نیامد. در میانه سده ششم اینان هنوز مسجد جامع کهن را در دست داشتند و دیگر حنفیان در مسجدی نوتر که طغرل بیک سلطان سلجوقی آن را ساخته بود گرد می‌آمدند.^{۶۹} باید گفت که کلام معتزلی و فقه حنفی در مناطقی مثل ماوراءالنهر و بیهق و یمن همچنان تبلیغ می‌شد. عقیده به اعتزال تا استیلای مغول بر بلاد اسلامی و اواسط قرن هفتم هجری هنوز پیروانی داشت و علامه بزرگ جارالله زمخشری (۵۳۸-۴۶۷) و ادیب مورخ مشهور عبدالحمید بن ابی الحدید (۶۵۵-۵۸۶) شارح نهج البلاغه در قرون ششم و هفتم هجری هنوز از این مذهب تبعیت می‌کردند.^{۷۰}

نتیجه گیری

معتزله قبل از فرمانروایی بویهیان با شرایط نامساعدی روبرو بودند. در این دوره، این مکتب علاوه بر اینکه اهمیت و نفوذ سیاسی خود را از دست داده بود، مورد بی‌مهری‌ها و آماج حملات اهل حدیث و حنابله قرار گرفت. در شرایطی که بسیاری بر این باور بودند که معتزله نفوذ خود را هم در دستگاه خلافت و هم در میان عامه مردم از دست داده است، امری دیگر حادث شد. آل بویه در ایران به فرمانروایی رسیدند و در پرتو سیاست تسامح و تساهلی که اتخاذ کردند، فرق و مذاهب مختلف شروع به نشو و نمای طریقه فکری خود نمودند. در این دوره معتزله، بار دیگر احیاء گردید و شخصیت‌های مشهوری چون قاضی عبدالجبار و ابوالحسن بصری شروع به تألیف آثار و تربیت شاگردان نمودند و یا افرادی مانند صاحب بن عباد در حیطه سیاسی از نفوذ زیادی برخوردار گردیدند که همین نفوذ سیاسی باعث پیشرفت معتزله گردید.

قدرت و گسترش آل بویه مرادف با گسترش معتزله بود و تا زمان فخرالدوله که آل بویه از نفوذ زیادی برخوردار بود، این طریقه فکری نیز رشد چشمگیری داشت. بعد از زمان فخرالدوله که دولت آل بویه به ضعف گرایید، معتزله نیز گرفتار چنین حالتی گردید. چون محمود غزنوی به ری لشکر کشید و دولت بویهیان را برانداخت، بسیاری از کتابهای معتزلی را سوزاند و به فرمان القادر بالله آنها را مورد آزار و اذیت قرار داد.

با همه این احوال و شرایط، به علت گسترش و نفوذ فکری این مکتب در مناطق مختلف، این آئین از بین نرفت، این طریقه فکری از طریق ایران به دیگر سرزمینها چون ولایات کناره دریای خزر، بیهق، یمن و... انتقال پیدا کرد و در زمانهای بعد، عده زیادی از این مکتب پیروی می کردند.

پی نوشت

۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۴، بیروت، دارالفکر، بی تا، ص ۳
۲. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۲۳۵
۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ج ۱، مصر، مطبعه الشركه الصناعیه، ۱۹۱۵م، ص ۲۹۱
۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق، ص ۸۲
۵. ابن جوزی، المنتظم، ج ۷، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ص ۳۹
۶. همان
۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۷۹
۸. ابن جوزی، پیشین، ج ۷، ص ۱۶ و ۱۵؛ ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۸۰
۹. جوئل کرمر، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۸۱
۱۰. همان، ص ۸۵
۱۱. ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء انباء الزمان، ج ۳، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۴۶ش، ص ۲۲۲
۱۲. شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۲، قم، بی تا، ۱۳۹۰ق، ص ۲۷۹
۱۳. میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانه الادب، ج ۵، تبریز، شفق، بی تا، ص ۲۲-۳۶۱
۱۴. ذهبی، تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الاعلام، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲ش، ص ۸۰
۱۵. ابن اثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۵۷
۱۶. ابن مسکویه، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۸
۱۷. ویلفرد مادلونگ، فرقه های اسلامی، ترجمه ابوالقاسم سی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷ش، ص ۱۳۹
۱۸. احمدرضا خضری، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران، سمت، ۱۳۷۸ش، ص ۱۵۴.
۱۹. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۲۳۲
۲۰. علی اصغر فقیهی، شاهنشاهی عضدالدوله، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۵۶ش، ص ۱۱۵
۲۱. محمدبن عبدالملک همدانی، تکمله تاریخ الطبری، لبنان، دار سویدان، بی تا، ص ۱۸۵

۲۲. ابن مسکویه، پیشین، ج ۶، ص ۴۰۸
۲۳. علی اصغر فقیهی، پیشین، ص ۱۱۲
۲۴. ذبیح الله صفا، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۹
۲۵. همان، ص ۲۳۵
۲۶. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین، ص ۶۹
۲۷. زهدی، حسن جارالله، المعتزله، مطبعة قاهره، ۱۳۶۶ق، ص ۲۰۸
۲۸. همان
۲۹. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین، ص ۵۸
۳۰. کسانی که خدا را به شکل انسان می‌دانند
۳۱. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین، ص ۵۸
۳۲. همان
۳۳. مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ج ۲، علینقی منزوی، (تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۲)، ص ۵۹۰
۳۴. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین
۳۵. جونل کرمر، پیشین، ص ۱۱۹
۳۶. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین، ص ۱۴۳
۳۷. همان، ص ۱۴۵
۳۸. همان‌جا
۳۹. همان‌جا
۴۰. همان‌جا
۴۱. همان، ص ۵۷
۴۲. همان‌جا
۴۳. همان‌جا
۴۴. ابن فندق، تاریخ بیهق، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۱ش، ص ۱۹۵-۱۹۴
۴۵. محمدبن اسماعیل الثعالی، یتیمه الدهر، ج ۳، مصر، المكتبة التجارية الكبرى، ۱۳۷۵ق، ص ۱۹۷
۴۶. ابن مرتضی، طبقات المعتزله، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاه، بی‌نا، ص ۱۱۶-۱۱۲
۴۷. ابن خلکان، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۱۳
۴۸. الثعالی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۵
۴۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۷، ص ۸۰
۵۰. ابن خلکان، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۹
۵۱. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲، ص ۴۵۸
۵۲. ابن اثیر، پیشین، ج ۸، ص ۳۸۱
۵۳. زهدی حسن جارالله، پیشین، ص ۲۰۸
۵۴. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۶، قاهره، دار مأمون، بی‌نا، ص ۲۱۱

۱۳. فصلنامه علمی - تخصصی تاریخ/ سال دوم - شماره پنجم

۵۵. عبدالحسین زرین کوب، پیشین، ص ۴۷۷
۵۶. همان جا
۵۷. همان جا
۵۸. ابن اثیر، پیشین، ج ۹، ص ۳۶۸ به بعد
۵۹. همان، ص ۳۷۱-۳۷۲
۶۰. همان جا
۶۱. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین، ص ۹۶
۶۲. ویلفرد مادلونگ، مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، ترجمه جواد قاسمی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۵ش، ص ۳۴
۶۳. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۴، بیروت، دارالفکر، بی تا، ص ۳۸
۶۴. ابن جوزی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۲۵
۶۵. الحافظ جلال الدین السيوطی، تاریخ الخلفاء، بیروت، دارالفکر، بی تا، ص ۳۸۰
۶۶. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین، ص ۵۸
۶۷. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۴۷
۶۸. مادلونگ، فرقه‌های اسلامی، پیشین، ص ۵۸
۶۹. همان جا
۷۰. عباس اقبال، خاندان نوبختی، تهران، طهوری، ۱۳۴۵ش، ص ۴۸